

جامعه اطراف قلمداد شوند و هم داستانی داشته باشند که بتوان آن را بدون نیاز به استعاره پردازی دنبال کرد و از آن لذت برد. رسیدن به این تعادل البته نیاز به مهارت فراوانی دارد اما اگر فیلمی بتواند این مرحله را رد کند، می‌تواند با طیف گسترده‌ای از مخاطبان ارتباط برقرار و سلیقه متفاوتی را راضی کند. «شب طلایی» از همان مرحله ایده اولیه‌اش، چنین داستانی به نظر می‌رسد.

نتیجه: برخلاف آن چه که شاید عده‌ای فکر کنند، ساخت فیلم در فضایی محدود و با حضور چند شخصیت ثابت، کار بسیار پیچیده‌ای است. تسلط حاتمی‌کیا در کنترل صحنه و استفاده از عناصر آن در راه پیشبرد داستان و نشان دادن روابط میان شخصیت‌ها، فراتر از کار یک فیلم‌اولی است. اگر فیلمی در فضای محدود می‌گذرد و در طول تماشای آن خسته نمی‌شویم، توانایی‌های کارگردان می‌تواند یکی از دلایل اصلی‌اش باشد. همین ادعای می‌تواند در مورد کیفیت بازی‌ها مطرح کرد. یکتا ناصر احتمالاً پیش از این هیچ‌گاه (حتی در فیلم «یکی می‌خواهد باهاش حرف بزنه» که به خاطر سیمرخ بلورین هم در یافت کرد) تا این حد بر نقش مسلط نبوده و مریم سعادت در نقش محوری فیلم غافلگیرکننده است.

با وجود تمام این نکات مثبت، «شب طلایی» فیلم خوبی نیست. ضعف این فیلم را در درجه اول باید در فیلمنامه جست‌وجو کرد. فیلم از خرده‌داستان‌هایی تشکیل شده که همگی به‌علت یک حادثه (گم شدن دو شمش طلایی یک کیلویی) شکل می‌گیرند و در این راه رازهایی هم برملا می‌شود. در چنین روایتی، این نکته بسیار مهم است که وجود این خرده‌داستان‌ها ضروری به نظر برسد. اگر بتوان این داستان‌ها را حذف کرد یا مواردی را به آن‌ها افزود یا آن‌ها را با هم جابه‌جا کرد، یعنی با ساختاری معیوب روبه‌رو هستیم. این مشکلی است که در «شب طلایی» هم به چشم می‌خورد. همچنین برخی از این خرده‌داستان‌ها تنها از نظر دراماتیک ضروری نیستند بلکه از لحاظ لحن هم فیلم را دچار دوپارگی می‌کنند. پایان‌بندی فیلم هم یکی دیگر از نقاط ضعف آن محسوب می‌شود. گره‌گشایی فیلم بر پایه حادثه‌ای اتفاق می‌افتد که، از نظر قواعد دراماتیک، می‌توانست خیلی زودتر اتفاق بیفتد و رابطه علی محکمی با اتفاقات قبلی ندارد. بنابراین با فیلمنامه معیوبی روبه‌رو هستیم که عملاً تأثیر برخی از جزئیات اجرایی را هم کمرنگ می‌کند.



**فیلم از خرده‌داستان‌هایی تشکیل شده که همگی به‌علت یک حادثه (گم شدن دو شمش طلایی یک کیلویی) شکل می‌گیرند و در این راه رازهایی هم برملا می‌شود. در چنین روایتی، این نکته بسیار مهم است که وجود این خرده‌داستان‌ها ضروری به نظر برسد. اگر بتوان این داستان‌ها را حذف کرد یا مواردی را به آن‌ها افزود یا آن‌ها را با هم جابه‌جا کرد، یعنی با ساختاری معیوب روبه‌رو هستیم. این مشکلی است که در «شب طلایی» هم به چشم می‌خورد**

شناخت قبلی‌مان می‌گیرد و این، یکی از مواردی است که ضعف شخصیت پردازی را در این اثر برجسته می‌کند.

### «شب طلایی» (یوسف حاتمی‌کیا) جایی در میانه‌ها

امیدواری‌ها: سخت است که فرزند یکی از مطرح‌ترین و قدرتمندترین فیلمسازان کشور باشی، بخواهی وارد عرصه فیلمسازی شوی و بتوانی خود را از تأثیرات پدر حفظ کرده و راه مستقل خود را پیدا کنی. زمانی که خبر تلاش یوسف حاتمی‌کیا برای ساخت اولین اثرش در مقام فیلمساز منتشر شد، احتمالاً خیلی‌ها از ما فکس می‌کردیم که او، لااقل در فیلم اولش، ناخوسته نسخه‌ای از سینمای ابراهیم حاتمی‌کیا را بگیریم با اندکی تغییر، ارائه خواهد داد و طول می‌کشد تا بتوانیم دغدغه‌های شخصی‌اش را به‌شکلی شفاف شناسایی کنیم. اما «شب طلایی» چنین فیلمی نیست. فارغ از کیفیت فیلم، یوسف حاتمی‌کیا مسیری متفاوت با پدرش را طی کرده و ابراهیم حاتمی‌کیا هم، در مقام تهیه‌کننده فیلم، دست‌پس‌ش را باز گذاشته است. بنابراین می‌توان هر دو را در این مسیر به یک اندازه مورد ستایش قرار داد.

«شب طلایی» همچنین فیلمی است که می‌تواند فرصت را برای انواع برداشت‌ها فراهم کند. چنین فیلم‌هایی در بهترین حالت هم می‌توانند اثری استعاری در مورد

به مسائل مشابه، همین انتخاب اولیه قابلیت تبدیل شدن به یک اثر جریان‌ساز را برای «بلق» ایجاد می‌کند.

نتیجه: خوشبختانه «بلق» از آن فیلم‌هایی نیست که فقط بخواهد به واقعیت‌های بیرونی ارجاع داده و از طریق هویت و اعتبار کسب کند. به بیان دیگر، فیلم قرار نیست نمادهای اجتماعی را به مخاطب تحمیل کند. اما استعاره‌های فیلم به همان اندازه آزاردهنده‌اند. به‌طور خاص، استعاره‌هایی همچون موش و مار آن قدر با تأکید و مستقیم مورد اشاره قرار می‌گیرند که هر مخاطبی با هر سطحی از ضریب هوشی متوجه شود که این عناصر بی‌دلیل در فیلم قرار نگرفته‌اند و قرار است معانی عمیقی را به تماشاگر منتقل کنند. بدیهی است که استفاده از این استعاره‌ها به‌تنهایی

قرار نیست نقطه ضعف فیلم قلمداد شود اما میزان تأکیدی که در «بلق» بر آن‌ها می‌شود، همان نکته‌ای است که یک فیلم متوسط و یک فیلم پیچیده و چندلایه را از هم متمایز می‌کند.

از سوی دیگر، به‌نظر می‌رسد که «بلق» از اعتمادبه‌نفس بیش از اندازه آپار ضربه خورده است. در نیم ساعت اول عملاً نه شخصیت‌ها چندان عمق پیدا می‌کنند و نه داستان راه می‌افتد. در عوض با تلاش‌های آبیاری برای فضاسازی روبه‌رو می‌شویم. اما عجیب است که آبیاری که توانایی‌های اجرایی‌اش را پیش از این ثابت کرده، در «بلق» حتی در این امر هم چندان موفق نشان نمی‌دهد. در این نیم ساعت حتی روابط فضایی میان خانه‌ها را هم به‌سختی می‌توان تشخیص داد. همچنین کم‌توجهی به شخصیت‌پردازی مناسب باعث می‌شود تا فیلم در توجیه رفتارهای شخصیت‌ها ناموفق بماند. به‌عنوان مثال به شخصیت علی (هوتن شکیبا) توجه کنید. مشخص نیست او، با توجه به روحیاتی که دارد و در طول فیلم چند بار مورد اشاره قرار می‌گیرد، چطور عین خیالش نیست که در طول روز همسرش در خانه تنهاست و ظاهراً در خانه هم به روی همه باز است. جلال (بهرام رادان) هر وقت دلش می‌خواهد وارد خانه می‌شود. آیا در آن منطقه از شهر و با روحیاتی که خود فیلم (فارغ از درک بیرونی خود ما) به ما منتقل می‌کند، این بی‌توجهی قابل درک است؟ حتی اگر پاسخ مثبت باشد، در مورد کنش‌هایی علی به‌سختی می‌توان پاسخ این سؤال را مثبت دانست. علی به‌جای آن که با مشکل مواجه شود، ناگهان موضعی خلاف تمام